

پرش ها و پانچ ها

پایگاه اطلاع رسانی دفتر منصوبه اشعی خراسانی حفظه الله تعالی

موضوع:

۱. احکام؛ نذر، عهد و سوگند
۲. مقدمات؛ حجت؛ کتاب خداوند؛ حجت، اعجاز و جایگاه قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم

نویسنده: کاظم

پرسش

حکم سوگند به قرآن چیست؟

تاریخ: ۱۴۰۴/۸/۲۴

پاسخ

حکم سوگند به قرآن، تابع دو چیز است:

۱. حکم سوگند به غیر خداوند

ظاهر آن است که میان عالمان در کراهت سوگند به غیر خداوند اختلافی نیست، اگرچه در تنزیهی یا تحریمی بودن کراهت آن اختلاف دارند. از مالکیّه و حنابلّه دو دیدگاه نقل شده است و غالب شافعیان معتقدند که آن کراهت تنزیهی است و ابن حزم به تحریمی بودن آن قطع پیدا کرده و آن از این روست که سوگند به یک چیز، بزرگ داشتن آن است و بزرگ داشتن شایسته است که برای خداوند باشد؛ چراکه در حقیقت بزرگی جز او وجود ندارد و نیز به دلیل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است: «لَا تَخْلِفُوا إِلَّا بِاللَّهِ»^۱؛ «جز به خداوند سوگند نخورید» و روایتی دیگر از آن حضرت که فرموده است: «لَا تَخْلِفُوا بِغَيْرِ اللَّهِ»^۲؛ «به غیر خداوند سوگند نخورید»، ولی حق آن است که حکم سوگند بسته به چیزی که به آن سوگند خورده شده، متفاوت است؛ به این ترتیب که اگر آن، چیزی باشد که در شرع بزرگ شمرده شده، مانند پیامبر و کعبه و امثال آن، کراهتش تنزیهی است، بلکه اگر سوگند به آن به اعتبار بزرگداشتش در شرع باشد، مباح بودنش بعید نیست؛ چراکه آن به بزرگداشت خداوند بلندمرتبه بازمی گردد و خداوند فرموده است: «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^۳؛ «و هر کس شعائر خداوند را بزرگ دارد،

۱. مصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۴۶۶؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۲۲۲؛ سنن النسائي، ج ۷، ص ۵؛ معجم أبي يعلى، ص ۱۹۷؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۱۰، ص ۵۱
 ۲. مسند أحمد، ج ۲۵، ص ۳۶۰؛ أخبار مكة للفاكهي، ج ۳، ص ۴۸؛ مسند الحارث، ج ۱، ص ۲۰۶
 ۳. الحج/ ۳۲

آن از تقوای دل هاست». سوگندهایی که در قرآن به برخی چیزها یاد شده است نیز بر همین معنا حمل می‌شوند؛ چراکه آن‌ها از نشانه‌های خداوند هستند و از این رو، بزرگداشت‌شان به بزرگداشت خداوند بازمی‌گردد؛ با توجه به اینکه اگر کسی بگوید: «چه بزرگ است خلقت خداوند»، در حقیقت غیر خداوند را بزرگ نشمرده، بل خداوند را بزرگ شمرده که آن را خلق کرده است و نیز همین گونه است اگر کسی آسمان و زمین و دیگر مخلوقات را بزرگ شمارد، در حالی که به خداوند ایمان دارد، بر خلاف کسی که آن‌ها را بزرگ می‌شمارد، در حالی که کافر است. با این حال، چنین سوگندی ترک اولی محسوب می‌شود؛ با توجه به اینکه سوگند به خداوند سزاوارتر از سوگند به خلقت اوست، اگر چه به این اعتبار باشد که او آن را خلق کرده است، مگر اینکه در سوگند به آن مصلحتی نهفته باشد؛ چنانکه در سوگندهای قرآن به برخی مخلوقات، مصلحت بزرگی نهفته و آن همانا تشویق مردم به تأمل در آن چیزهاست تا از دلایل توحید و فواید دینی و دنیوی آن‌ها آگاه شوند.

این در صورتی است که آنچه به آن سوگند خورده می‌شود در شرع بزرگ شمرده شده باشد، ولی اگر آن چیزی باشد که در شرع بزرگ شمرده نشده است، مانند پدر و مادر و فرزند و حاکم و چیزهای دیگری که مردم بدون اعتبار شرعی بزرگ می‌شمارند، کراهتش تحریمی است؛ چراکه تعظیم چیزی که شرع آن را اصلاً یا تا این اندازه بزرگ نشمرده است، جایز نیست و اگر آن از چیزهایی باشد که شرع آن‌ها را کوچک و پست شمرده است، مانند بت‌های مشرکان، سوگند خوردن به آن، کفر یا نفاق است و بر همین معنا حمل می‌شود روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده است: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ»^۱؛ «هر کس به غیر خداوند سوگند خورد، شرک ورزیده است»؛ چنانکه گویی مراد آن حضرت از «غیر خداوند»، چیزی است که به جای خداوند پرستیده می‌شود؛ چنانکه روایت شده است که فرمود: «لَا تَخْلِفُوا بِالطَّوْاعِيَّتِ»^۲؛ «به طاعوت‌ها سوگند نخورید» و فرمود: «مَنْ حَلَفَ فَقَالَ فِي خَلْفِهِ: وَاللَّاتِ وَالْعُزَّى، فَلْيَقُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»^۳؛ «هر کس سوگند خورد و در سوگند خود بگوید: به لات و عزی، باید بگوید: لا إله إلا الله».

۱. مسند أبي داود الطيالسي، ج ۳، ص ۴۱۲؛ مسند ابن الجعد، ص ۱۴۰؛ مسند أحمد، ج ۱۰، ص ۲۵۰؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۲۲۳؛ سنن الترمذي، ج ۴، ص ۱۱۰؛ مسند البزار، ج ۱۲، ص ۲۲؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۴، ص ۴۴؛ شرح مشکل الآثار للطحاوي، ج ۲، ص ۳۰۰؛ صحيح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۱۹۹؛ أصول السنة لابن أبي زمنين، ص ۲۳۷؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۴، ص ۳۳۰؛ حلیۃ الأولیاء وطبقات الأصفیاء لأبی نعیم الأصبهانی، ج ۹، ص ۲۵۳؛ السنن الکبری للبیهقی، ج ۱۰، ص ۵۲.

۲. مصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۴۷۰؛ مصنف ابن أبي شيبة، ج ۳، ص ۷۸؛ مسند أحمد، ج ۳۴، ص ۲۲۸؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۲۲۲؛ سنن النسائي، ج ۷، ص ۷؛ المنتقى لابن الجارود، ج ۱، ص ۲۳۲؛ مسند أبي يعلى، ج ۱۰، ص ۴۳۴؛ المعجم الكبير للطبراني، ج ۷، ص ۲۵۴؛ جزء أبي الطاهر للدارقطني، ص ۲۷.

۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۸، ص ۴۶۹؛ مسند أحمد، ج ۱۳، ص ۴۴۹؛ صحيح البخاري، ج ۸، ص ۱۳۲؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۲۶۷؛ سنن أبي داود، ج ۳، ص ۲۲۲؛ سنن الترمذي، ج ۴، ص ۱۱۶؛ السنن الكبرى للنسائي، ج ۹، ص ۳۶۴؛ صحيح ابن خزيمة، ج ۱، ص ۲۸؛ مستخرج أبي عوانة، ج ۴، ص ۲۷؛ شرح مشکل الآثار للطحاوي، ج ۲، ص ۳۰۲؛ السنن الكبرى للبيهقي، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. ماهیت قرآن

میان مسلمانان از دیرباز درباره‌ی ماهیت قرآن اختلاف بوده است؛ به این ترتیب که گروهی از آنان معتقد بوده‌اند که قرآن مخلوق نیست؛ چراکه کلام خداوند است و کلام، صفتی قائم به ذات اوست؛ چنانکه گویی آن را جزئی از خالق پنداشته‌اند و در میان آنان کسانی بوده‌اند که صریحاً قائل به ازلیت قرآن شده‌اند و گروه دیگر معتقد بوده‌اند که قرآن مخلوق است؛ زیرا پیش از آنکه خداوند آن را بر پیامبرش نازل کند، وجود نداشت، ولی هر دو گروه از حق فراتر رفته‌اند؛ چراکه خداوند قرآن را «مخلوق» یا «غیر مخلوق» وصف ننموده، بلکه آن را تنها «کلام خداوند» وصف نموده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز آن را جز به صورتی که خداوند وصفش نموده، وصف ننموده است. بنابراین، هر کس قرآن را «مخلوق» یا «غیر مخلوق» بنامد، در دین بدعت نهاده است و این جایز نیست. از این رو، اهل بیت که خداوند هر گونه پلیدی را از آنان زدوده و آنان را کاملاً تطهیر فرموده است نیز از چنین وصفی خودداری کرده‌اند؛ چنانکه روایت شده است که از علی بن حسین، محمد بن علی و جعفر بن محمد صادق علیهم السلام درباره‌ی قرآن سؤال شد، پس فرمودند: «لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ، وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ «نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام خداوند عز و جل است». بی‌هیکی گفته است: «هُوَ عَنْ جَعْفَرٍ صَحِيحٍ مَشْهُورٌ، وَقَدْ رُوِيَ ذَلِكَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَرُوِيَ عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ»؛ «این روایت از جعفر، صحیح و مشهور است و آن از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن حسین روایت شده است و نیز از زهری از علی بن حسین روایت شده است» و سلیمان بن جعفر جعفری روایت کرده است: «قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَدْ اخْتَلَفَ فِيهِ مَنْ قَبْلَنَا، فَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ مَخْلُوقٌ، وَقَالَ قَوْمٌ: إِنَّهُ غَيْرُ مَخْلُوقٍ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي ذَلِكَ مَا يَقُولُونَ، وَلَكِنِّي أَقُولُ إِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ»؛ «به موسی بن جعفر علیهما السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! درباره‌ی قرآن چه می‌گویی؟ زیرا کسانی که پیش از ما بوده‌اند، درباره‌ی آن اختلاف کرده‌اند، پس گروهی گفته‌اند که مخلوق است و گروهی گفته‌اند که غیر مخلوق است، پس آن حضرت فرمود: ولی من درباره‌ی قرآن چیزی که آنان می‌گویند را نمی‌گویم، بلکه می‌گویم آن کلام خداوند است» و حسین بن خالد روایت کرده است:

۱. مسائل أحمد رواية أبي داود السجستاني، ص ۳۵۶؛ خلق أفعال العباد للبخاري، ص ۴۴؛ المعرفة والتاريخ للفسوي، ج ۳، ص ۳۹۳؛ الرد على الجهمية للدارمي، ص ۱۸۹؛ السنة لعبد الله بن أحمد، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الكنى والأسماء للدولابي، ج ۲، ص ۸۵۹؛ صريح السنة للطبري، ص ۱۹؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۶ و ۷؛ رجال الكشي، ج ۲، ص ۷۸۴؛ الشريعة للأجري، ج ۱، ص ۴۹۴؛ الإبانة الكبرى لابن بطة، ج ۵، ص ۲۸۵، ج ۶، ص ۶؛ شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة للالكائي، ج ۲، ص ۲۶۳ و ۲۶۷؛ حلية الأولياء وطبقات الأصفياء لأبي نعيم الأصبهاني، ج ۳، ص ۱۸۸؛ التاسع من فوائد أبي عثمان البحيري، ص ۵۱؛ الأسماء والصفات للبيهقي، ج ۱، ص ۶۰۰ إلى ۶۰۳؛ تاريخ بغداد للخطيب البغدادي، ج ۱۵، ص ۳۳۰؛ مشيخة ابن البخاري لابن الظاهري، ج ۲، ص ۸۰۵.

۲. الاعتقاد للبيهقي، ص ۱۰۷.

۳. التوحيد لابن بابويه، ص ۲۲۴.

«قُلْتُ لِلرَّضَا عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْآنِ، أَخَالِقُ أَوْ مَخْلُوقٌ؟ فَقَالَ: لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ، وَلَكِنَّهُ كَلَامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»^۱؛ «به علی بن موسی الرضا علیهما السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا! من را از قرآن خبر بده که آیا خالق است یا مخلوق؟ پس فرمود: نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام خداوند عز و جل است» و علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام در نامه‌ای به یکی از شیعیان خود در بغداد نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَصَمَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، فَإِنْ يَفْعَلْ فَقَدْ أَغْطَمَ بِهَا نِعْمَةً، وَإِنْ لَا يَفْعَلْ فَهِيَ الْهَلَكَةُ، نَحْنُ نَرَى أَنَّ الْجِدَالَ فِي الْقُرْآنِ بِدْعَةٌ اشْتَرَكَ فِيهَا السَّائِلُ وَالْمُجِيبُ، فَيَتَعَاطَى السَّائِلُ مَا لَيْسَ لَهُ، وَيَتَكَلَّفُ الْمُجِيبُ مَا لَيْسَ عَلَيْهِ، وَلَيْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَمَا سِوَاهُ مَخْلُوقٍ، وَالْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ، لَا تَجْعَلْ لَهُ اسْمًا مِنْ عِنْدِكَ فَتَكُونَ مِنَ الضَّالِّينَ، جَعَلَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكَ مِنَ الَّذِينَ يَحْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ»^۲؛ «بسم الله الرحمن الرحيم. خداوند ما و تو را از فتنه نگاه دارد که اگر چنین کند، نعمت بزرگی را از زانوی داشته است و اگر نکند، آن مایه‌ی هلاکت است. ما بر این باوریم که جدال درباره‌ی قرآن بدعتی است که هم سؤال کننده و هم پاسخ دهنده در آن شریک هستند؛ چرا که سؤال کننده چیزی را می جوید که حق آن را ندارد و پاسخ دهنده خود را به چیزی و می دارد که بر عهده‌ی او نیست و خالق، جز خداوند عز و جل نیست و هر چه جز او مخلوق است و قرآن کلام خداوند است. برای آن نامی از پیش خود قرار نده که از گمراهان خواهی بود. خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که از پروردگار خویش در نهان می ترسند و از روز قیامت بیم دارند» و این دیدگاه جمهور سلف بوده است؛ چنانکه زهیر بن عبّاد گفته است: «كَانَ كُلُّ مَنْ أَدْرَكَتْهُ مِنَ الْمَشَايخِ: مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ، وَسُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، وَفَضِيلُ بْنُ عِيَاضٍ، وَعِيسَى بْنُ يُونُسَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ، وَوَكَيْعُ بْنُ الْجَرَّاحِ وَغَيْرُهُمْ مِمَّنْ أَدْرَكْتُ مِنْ فُقَهَاءِ الْأَمْصَارِ: مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ وَالْعِرَاقَ وَالشَّامَ وَمِصْرَ وَغَيْرِهَا يَقُولُونَ: الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ»^۳؛ «همه‌ی بزرگانی که ملاقات کردم، از جمله مالک بن انس، سفیان بن عیینة، فضیل بن عیاض، عیسی بن یونس، عبدالله بن مبارک، وکیع بن جرّاح و دیگران از فقیهان شهرهای مکه، مدینه، عراق، شام، مصر و غیره، همگی می گفتند که قرآن کلام خداوند است، نه خالق است و نه مخلوق»، اما برخی جاهلان کوشیده اند که این سخن را تأویل کنند، پس آن را از موضع خود خارج ساخته اند و گفته اند مراد از آن این است که قرآن خالق نیست، اما از خالق است، به این معنا که صفتی از صفات ذاتی خالق است، در حالی که مراد از آن، امتناع از خالق یا مخلوق نامیدن قرآن است؛ با توجه به اینکه آن بدعت در دین و فرو رفتن در چیزی است که فایده‌ای ندارد؛ چنانکه در روایات مذکور از موسی بن جعفر و علی بن محمد بن علی بن موسی علیهم السلام، به صراحت آمده است.

۱. التوحید لابن بابویه، ص ۲۲۳

۲. التوحید لابن بابویه، ص ۲۲۴

۳. أصول السنة لابن أبي زمنين، ص ۸۶

همچنین، از عمار بن منصور روایت شده است که گفت: «كَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى لَيْسَ بِخَالِقٍ وَلَا مَخْلُوقٍ، فَمَنْ سَمَى الْقُرْآنَ بِالِاسْمِ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ بِهِ كَانَ مِنَ الْمُهْتَدِينَ، وَمَنْ سَمَّاهُ بِاسْمٍ مِنْ عِنْدِهِ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ، قَالَ عَنْ هَذَا: «وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱، فَإِنْ تَأَبَّى كُنْتُ مِنَ الَّذِينَ «يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»^۲؛ «كلام خداوند بلندمرتبه نه خالق است و نه مخلوق، پس هر کس قرآن را به همان نامی بنامد که خداوند آن را نامیده، از هدایت‌یافتگان است و هر کس آن را به نامی از نزد خود بنامد، از گمراهانی است که خداوند درباره‌ی شان فرموده است: «و کسانی که درباره‌ی نام‌های او به کثری می‌گرایند را واگذارید، به زودی سزای کاری که می‌کردند را می‌بینند» و اگر سر باز زنی، از کسانی خواهی بود که «سخن خداوند را می‌شنوند، سپس آگاهانه تحریفش می‌کنند پس از اینکه آن را دریافتند» و روایت شده است که وقتی خلیفه‌ی مأمون، بشر بن ولید را مورد امتحان قرار داد و نظرش درباره‌ی قرآن را پرسید، «قَالَ: «أَقُولُ الْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ»، فَقَالَ: «لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا، أَمْخَلُوقٌ هُوَ؟» قَالَ: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ»، قَالَ: «فَالْقُرْآنُ شَيْءٌ؟» قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: «فَمَخْلُوقٌ هُوَ؟» قَالَ: «لَيْسَ بِخَالِقٍ»، قَالَ: «فَهُوَ مَخْلُوقٌ؟»، قَالَ: «مَا أَحْسِنُ غَيْرَ هَذَا؟»؛ «(بشر) گفت: می‌گویم قرآن کلام خداوند است. پس (خلیفه) گفت: من این را از تو نپرسیدم، آیا آن مخلوق است؟ (بشر) گفت: خداوند خالق هر چیزی است. (خلیفه) گفت: آیا قرآن هم یک چیز است؟ (بشر) گفت: آری. (خلیفه) گفت: پس آن مخلوق است؟ (بشر) گفت: خالق نیست. (خلیفه) گفت: پس آن مخلوق است. (بشر) گفت: غیر از این پاسخ بهتری ندارم»، سپس خلیفه با گروهی از فقیهان و قاضیان سخن گفت و آنان نیز سخنی نزدیک به سخن بشر را گفتند^۳، مگر ابن بکاء که بیانی بر آن افزود؛ چنانکه آمده است: «قَالَ: «الْقُرْآنُ مَجْعُولٌ؛ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾»^۴، فَقَالَ الْخَلِيفَةُ: «فَالْمَجْعُولُ مَخْلُوقٌ؟» قَالَ: «نَعَمْ»، قَالَ: «وَالْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ؟» قَالَ: «لَا أَقُولُ مَخْلُوقٌ، وَلَكِنَّهُ مَجْعُولٌ»^۵؛ «(ابن بکاء) گفت: قرآن قرارداده‌شده است؛ زیرا خداوند عز و جل فرموده است: «ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم»، پس خلیفه گفت: آیا قرارداده‌شده، مخلوق است؟ (ابن بکاء) گفت: آری. (خلیفه) گفت: پس قرآن مخلوق است؟ (ابن بکاء) گفت: نمی‌گویم مخلوق است، بلکه می‌گویم قرارداده‌شده است» و این دلیل بر آن است که آنان از توصیف قرآن به اینکه خالق یا مخلوق است پرهیز می‌کردند، با توجه به اینکه چنین توصیفی در قرآن و سنت نیامده است،

۱. الأعراف / ۱۸۰

۲. البقرة / ۷۵

۳. الأسماء والصفات للبيهقي، ج ۱، ص ۶۲۱؛ الحجة في بيان المحجة لإسماعيل الأصبهاني، ج ۱، ص ۴۲۶؛ تاریخ دمشق لابن عساکر، ج ۶۰، ص ۳۳۶

۴. تجارب الأمم لابن مسكويه، ج ۴، ص ۱۶۷؛ الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ۵، ص ۵۷۳

۵. الزخرف / ۳

۶. الكامل في التاريخ لابن الأثير، ج ۵، ص ۵۷۵

نه به این خاطر که قرآن را جزئی از خالق یا صفتی برای ذات او می‌پنداشتند. همچنین، به خاطر ایهام و تلبیسی که در واژه‌ی «مخلوق» است، از اطلاق آن بر قرآن کراهت داشتند، از باب سخن خداوند که فرموده است: **«لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انْظُرْنَا»**^۱؛ «نگویید: «راعنا» (چون ممکن است باعث سوء برداشت شود)، بلکه بگویید: «انظرنا»؛ چرا که گاهی مخلوق در معنای مکذوب (یعنی دروغین) به کار می‌رود، وگرنه روشن است که قرآن کلام خداوند است و آن از صفات فعل اوست، نه از صفات ذات او؛ چنانکه خود تصریح فرموده که آن **«مُحَدَّثٌ»**^۲؛ «پدیدآمده» است و آنچه از ذات خداوند است پدیدآمده نیست؛ همچنانکه چیزی از ذات او نازل نمی‌شود و برداشته نمی‌شود و نسخ نمی‌شود و تخصیص نمی‌پذیرد و به عربی بودن وصف نمی‌گردد؛ بل شکی نیست که کلام، غیر از متکلم است و از افعال او محسوب می‌شود که هرگاه بخواهد انجام می‌دهد و هرگاه بخواهد ترک می‌کند و این واقعیتی محسوس است که جز فردی کم‌خرد آن را انکار نمی‌کند و سلف صالح نیز هرگز منکر آن نبوده‌اند؛ چنانکه در روایتی از جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام به آن تصریح شده، جایی که فرموده است: **«إِنَّ الْقُرْآنَ كَلَامُ اللَّهِ، مُحَدَّثٌ غَيْرُ مَخْلُوقٍ وَغَيْرُ أَرْزَلٍ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، وَتَعَالَى عَنْ ذَلِكَ غُلُوبًا كَبِيرًا، كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا شَيْءَ غَيْرَ اللَّهِ مَعْرُوفٌ وَلَا مَجْهُولٌ، كَانَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا مُتَكَلِّمٌ وَلَا مُرِيدٌ وَلَا مُتَحَرِّكٌ وَلَا فَاعِلٌ، جَلَّ وَعَزَّ رَبُّنَا، فَجَمِيعُ هَذِهِ الصِّفَاتِ مُحَدَّثَةٌ عِنْدَ خُذُوثِ الْفِعْلِ مِنْهُ، جَلَّ وَعَزَّ رَبُّنَا، وَالْقُرْآنُ كَلَامُ اللَّهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ، فِيهِ خَبَرٌ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَخَبَرٌ مَا يَكُونُ بَعْدَكُمْ، أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»**^۳؛ «قرآن کلام خداوند است. پدیدآمده است، ولی نه مخلوق است و نه ازلی در کنار خداوند بلندمرتبه و خداوند از چنین وصفی بسیار برتر و والاتر است. خداوند عزَّ و جلَّ بود و چیزی جز خداوند نبود، خواه شناخته و خواه ناشناخته. او بود، در حالی که نه متکلمی بود و نه اراده‌کننده‌ای و نه جنبنده‌ای و نه انجام‌دهنده‌ای. بزرگ و بلندمرتبه است پروردگار ما، پس همه‌ی این صفات هنگام پیدایش فعل از او پدید آمده‌اند. بزرگ و بلندمرتبه است پروردگار ما و قرآن کلام خداوند است که مخلوق نیست. در آن، خبر گذشتگان شما و خبر آیندگان شماست که از نزد خداوند بر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نازل شده است».

بر این اساس، قرآن غیر از خداوند است، اگرچه از افعال اوست و در شرع بزرگ شمرده شده است و با این اوصاف، سوگند به قرآن، کراهت دارد و کراهت آن تنزیهی است و قاعده این است که سوگند جز به خداوند منعقد نمی‌شود و شکستن آن کفاره ندارد مگر هنگامی که منعقد شده باشد؛ با توجه به اینکه متبادر از سوگند در قرآن، سوگندی است که در شرع مباح دانسته شده، یعنی سوگند به خداوند، نه سوگند حرام یا مکروه که سوگند به غیر خداوند است؛

۱. البقرة / ۱۰۴

۲. الانبیاء / ۲؛ الشعراء / ۵

۳. التوحید لابن بابویه، ص ۲۲۷



چنانکه در آیات متعددی فرموده است: «يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ»^۱؛ «به خداوند سوگند می‌خورند» و حکم کفار نیز به سوگند مباح برمی‌گردد و شکی نیست که اصل، براءت ذمه و عدم وجوب کفار در سوگند حرام و مکروه است. با این حال، انجام دادن کاری که به هر صورت برای آن سوگند خورده شده، از باب وفای به عهد واجب است، اگرچه در ترک آن کفار ای نباشد؛ چنانکه اگر کسی به دیگری بگوید: «به جانم سوگند، فلان کار را برایت انجام می‌دهم»، سخن او در حکم عهد است و خداوند بلندمرتبه فرموده است: «وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»^۲؛ «و به عهد خود وفا کنید؛ چرا که درباره‌ی عهد باز خواست خواهد شد».



بایگاه اطلاع رسانی دفتر منصور شاهنشاهی خراسانی
www.alkhorasani.com



۱. النساء / ۶۲؛ التوبة / ۵۶؛ التوبة / ۶۲؛ التوبة / ۷۴
۲. الإسراء / ۳۴